

بهبانہ های غروب

فریدون گیلانی

gilani@f-gilani.com

www.f-gilani.com

با توام که هیچ کس نمی داند کیستی
- با کدام پروازی رفته ای
در کدام توفانی گم شده ای
و چگونه در تنهائی
آنقدر گریسته ای
که فصل ها چنین دلتنگ شده اند

با توام که هیچ کس نمی داند کیستی
اما به نام تو در زاینده رود جان می گیرد
با تو به دریاچه ها می ریزد
به نام تو از مرزهای می گذرد
با تو در چهره های گرفته گل می دهد
و آن همه غبار مکدر را
از روی بوسه هایت پاک می کند

با توام که در تجن می شکفی
و در کارون
چنان دل انگیز غروب می کنی
که سپید رود
ماهی هایش را سینه خیز به خزر بریزد
و تندی هوا
عاشقان دو سمت اندوه را وسوسه کند

با توام که هیچ کس نمی داند کیستی
اما به نام تو منتظر است کسی در بزند
و گلدانی تازه به این خانه بیاورد
با توام که جوانی های شورانگیز
با قدمت می خرامند
و هر روز چشم هایت را
مخفیانه به گردش می برند

شب از برق نگاهت می گریزد
و جاده ها
به نام تو از سال ها می گذرند

باور نمی کنم که دل به غریبه داده باشی
و خنده هایت را
از من دریغ کرده باشی

می دانم که دوباره در دست هایم می نشینی
و تمام تنم را
پراز گیاه معطر می کنی
من به کدام چراغی دل ببندم
وقتی غرور آمدن تو
جاده ها را روشن می کند

با توام که هیچ کس نمی داند کیستی
اما به نام تو با من به سفر می رود
من همیشه در آن ایستگاهی به قطار نگاه می کنم
که از پشت پنجره اش
برایم دست تکان می دادی
و هیچ وقت گلی را که از باران چیده بودی
در بهانه های غروب
جا نمی گذاشتی .

خرداد 1378